

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

مینا انتظاری

ستارگان پر فروغ جنبش دانشجویی

و

دانشجویان ستاره دار

در یکی از آن شبهای وحشت و ترور "اوین" در سال شصت، دختری قد بلند با تبسمی بر لب وارد بند شد. او "فرشته نوربخش" ۲۴ ساله، متولد گلپایگان و دانشجوی سال چهارم پزشکی دانشگاه تهران بود که در ۱۶ شهریور در خیابان مصدق (ولیعصر)، مشکوک به شرکت در تظاهرات خیابانی، دستگیر شده بود. در آن فضای سنگین و شلوغ بند، با چند برخورد و خوش و بش صمیمانه اولیه، به زودی متوجه شدیم که نسبت دور خانوادگی با هم داشته و همشهری هستیم. از آنشب به شوخی همدیگر را "همشهری" و یا "فامیل" صدا میزدیم!

فرشته تحت بازجویی و به شدت زیر فشار و شکنجه بود. هر روز او را به شعبه دادستانی میبردند اما وقتی به بند برمی گشت برای حفظ روحیه جمع بچه ها در بند، به ندرت از شکنجه هایش سخنی میگفت. تعداد زیادی کابل در ناحیه پا و کمر خورده بود و این را حداقل نمی توانست کتمان کند. شبها از درد کمر و به خصوص اعصاب کتف نمیتوانست بخوابد و این را در چشمان پرغرور اما پر دردش می شد به سادگی دید؛ ولی دریغ از کلامی که از درد و رنج خودش بگوید. یکبار خواستم چیزی به او بدهم، دستش را دراز کرد که بگیرد، آستین لباسش کمی بالا رفت، جای زخم روی مچ دستهایش آشکار شد. بیدرنگ فهمیدم که در طی این روزها ساعتها با دستبند فلزی به حالت قپانی آویزان بوده و این جای زخم آثار آنست. درد بی امان کتف و کمرش هم ناشی از آسیبی بود که به اعصاب این ناحیه بر اثر آویزان شدن وارد شده و البته شلاقهایی که خورده بود.

فرشته علی رغم وضعیت خاص و حساس پرونده اش و موقعیت زیر اعدامی که داشت و همینطور آسیبهای حاد جسمی که نصیبش کرده بودند، از روحیه و اراده بالایی برخوردار بود و بسیار هم شوخ طبع و خوش برخورد بود. در همان مدت کوتاه حضورش، در تمام کارهای جمعی بند شرکت فعال داشت و شخصیت پرنفوذ و پختگی سیاسی اش خیلی زود در جمع بچه ها جلوه کرد.

روزی کنار راهرو و پشت در بند نشسته بود، کنارش قرار گرفتم و بعد از کمی شوخی و گپ زدن از او پرسیدم:-

-همشهری" چی از جونت میخوانند که اینقدر آزار واذیتت می کنند؟

نگاه مهربانی کرد و به آرامی گفت: هیچی، همکاری اطلاعاتی! و مصاحبه تلویزیونی!-

قیافه حق به جانی گرفتم و به شوخی گفتم: پس بیچاره ها توقع زیادی ندارند!-

با لبخند معنی داری گفت: آره!-

چند روز بعد، در یکی از روزهای اوایل مهر ماه ۶۰، حدود عصر، پاسدار به در بند کلید انداخت و در باز شد. وای که چه صدای نحسی بود. بلند فریاد زد:-

اسامی که می خوانم با کلیه وسایل آماده بشوند و بیایند بیرون ... فرشته نوربخش ...-

نفس در سینه هایمان حبس شد، بردن بچه ها در آن ایام و آن موقع از روز، پیامی جز اعدام نداشت. سکوت سنگینی در بند برقرار شد. همه به تلخی اما با احترام، در سر راه عبور آنان برپا شدیم. فرشته با آرامش و سری بالا با تک تک بچه ها خدا حافظی می کرد، ایکاش می شد زمان را متوقف کرد و زمین را از چرخش بازایستاند. انگار کسی گلیم را گرفته و داشت خفه ام میکرد، وقتی فرشته را در آغوش گرفتم، محکم فشارش دادم. کاشکی می شد نگاهش میداشتیم، ولی افسوس که خود نیز اسیر بودیم. نتوانستم احساساتم را کنترل کنم، اشک روی گونه هایم غلطید ولی او مصمم و مهربان، دست کشید روی صورتم و همان لحظه که اشکهایم را پاک میکرد با نگاه پر صلابتش در کنار گوشم آرام گفت:-

قرار نبود از این کارها بکنی، قول بده که هیچوقت پاسدارها اشکهایت را نبینند.

خودم را جمع و جور کردم، او ادامه داد: به همه همشهری هایمان سلام برسان و بگو که همیشه به یادشان بودم و آرزویی جز آزادی مردم میهنمان نداشتم، به عهدم وفا کردم و لب نگویم...-

فرشته با نگاهی آرام و عزمی استوار از کنارمان پر کشید و رفت. او آینده را نمیدید، اما به آن ایمان داشت، به فردای آزادی ... و البته آرمانش که بی شک در تمام آن سالهای سخت و طاقت فرسا و طولانی زندان، چراغ راهمان شد.

چه فضای تلخ و سنگینی بعد از رفتن او در بند به جا ماند. آخر آتشب، باز دسته ایی دیگر از شقایق های باغ پرپر میشدند...-

شنیدم که چون قوی زیبا بمیرد،-

فریبده زاد و فریبا بمیرد،-

شب مرگ تنها نشیند به موجی،-

رود گوشه ای دور و تنها بمیرد،-

با رفتن آنها، تا لحظاتی طولانی، هیچکس حرفی نمیزد. بعد از مدتی یکی از پرستوهای خونین بال آزادی، مریم عبدالرحیم کاشی، بر فضاء غالب شد و با صدای رسا و زیباییش، شروع به خواندن نغمه ای شورانگیز از پروین، خواننده قدیمی کرد و چه دلنشین خواند:-

امشب در سر شوری دارم،-

امشب در دل نوری دارم،-

باز امشب در اوج آسمانم،-

.....

مجدداً سکوت فضای بند را فرا گرفت. "مادر ذاکری" که مشغول نماز و نیایش بود، طاقت از کف داد و ناگهان سر به آسمان بلند کرد و ناله سر داد: ای خدای بزرگ تا به کی بچه های ما را پرپر می کنند، آخه تا کی؟!... و اشک مجالش نداد... برای من نیز که بغض به شدت گلویم را میفشرد فرصتی شد تا پشت پای فرشته و بقیه بچه ها، کنار دیوار پشت در بند، جایی که معمولاً با فرشته می نشستیم، چمباتمه زده و سر روی زانو بگذارم و آرام به استقبال اشکهایم روم. آخر دیگر پاسداری در بند نبود که مجبور به اختفای آن باشم.

شب بعد، هنگامی که دو روزنامه عصر رژیم وارد بند شد، همبند عزیزم اعظم (شهربانو عطاری) شروع به خواندن آن با صدای بلند برای جمع کرد و طبق معمول با اسامی اعدام شدگان آغاز نمود. نام "فرشته نوربخش" به عنوان فرمانده تظاهرات ۱۶ شهریور مجاهدین خلق در مرکز تهران، در بین اعدام شدگان شب قبل بود. نمی دانم که آیا او واقعاً فرمانده آن تظاهرات بود یا نبود، اما بی تردید او از آنشب فرمانده قلبهایمان در راه آزادی و ایستادگی در زندگی شد.

فرشته نه اولین و نه آخرین دانشجوی بند ما بود که در راه مبارزه با فاشیسم مذهبی بعد از تحمل غیر انسانی ترین شکنجه ها به خاک افتاد. در طی سالیان سخت و طولانی زندان در دهه شصت، دانشجویان بسیاری از شاخسار روینده و بالنده جنبش دانشجویی، گل جوانیشان به دست رژیم ملایان پرپر شد که تنها به ذکر نمونه هایی از یاران همبند و ستارگان آن شبهای اوین اکتفاء می کنم:-

- "فرح محمدی" با نام مستعار فریبا حسینی از دانشجویان مجاهد خلق دانشگاه پلی تکنیک تهران بود که در سال ۶۰ دستگیر شد و در سال ۶۲ در بند تنبیهی ۸ قزل حصار، مورد شناسایی یکی از خائنین قرار گرفت و علی رغم محکومیت اولیه یکسال و نیم زندان، به اوین منتقل و سرانجام به جوخه اعدام سپرده شد.

- "ناهید جوادی" دانشجوی رشته زبان تهران که در ۲۴ شهریور سال ۶۰ در رابطه با مجاهدین خلق دستگیر و در ۲۷ شهریور، یعنی تنها به فاصله سه روز از دستگیری در اوین تیرباران گردید.

مجاهد خلق "میترا چوپانزاده" (فرزند فدایی شهید خلق "محمد چوپانزاده"، یار و همزم "بیژن جزنی" پیشتاز جنبش فدایی)، دانشجوی مهندسی شیمی پلی تکنیک که در سال ۱۳۶۱ در اوین تیرباران شد.

همبند عزیزم "میترا قاضی زاهدی" دانشجوی حقوق سیاسی دانشگاه تهران که بعد از تحمل شش سال زندان، سرانجام سالها پس از رهایی از بند به طور ناگوار بر اثر سکتة مغزی جان سپرد و با نام نیکش به ابدیت پیوست.

در قتل عام هولناک هزاران زندانی سیاسی در تابستان سال ۶۷ نیز چه بسیار دانشجویان دلیری بودند که بعد از تحمل هفت سال زندان، سرانجام در آن جنایت بی سابقه به حکم جلاد جماران و توسط "طناب به دستان" دیروزی یا همان "اصلاح طلبان" و "مهرورزان" امروزی، سر به دار شدند و به کهکشان شهدای خلق پیوستند.

دلاورانی همچون مجاهدین شهید:-

- "فروزان عیدی" دانشجوی رشته تربیت بدنی تهران و عضو تیم ملی والیبال زنان ایران

- "منیره رجوی" دانشجوی علوم در کشور انگلستان

- "فضیلت علامه" دانشجوی مهندسی دانشکده فنی تهران

- "سیمین بهبهانی دهکردی" و "زهرا شب زنده دار"، دانشجویان پزشکی مجتبع پزشکی طالقانی تهران

- "اعظم طاقدرة" دانشجوی مهندسی دانشگاه علم و صنعت تهران

- "مهین قربانی" دانشجوی فزیک دانشگاه تربیت معلم تهران

- "مریم گلزاده غفوری" و "فریبا عمومی" دانشجویان رشته ریاضی دانشگاه تهران

- "سپیده (صدیقه) زرگر" دانشجوی پرستاری مجتمع شفاء یحیائیان تهران

- "مهرا آفاق دکنا" متولد شیراز، دانشجوی تهران

- "سهیلا فتاحیان" متولد شهر کرد، دانشجوی تهران

- "مریم توانائیان فرد" دانشجوی تهران

- "ناهید زرگانی" دانشجوی شیمی تهران

- "مریم ساغری خداپرست" دانشجوی تهران

- "فهیمة جامع کلخوران" دانشجوی تهران

- "صنوبر قربانی" دانشجوی فلسفه تهران

- "مهری کریمیان" دانشجوی تهران

- "مهذخت محمدیزاده" دانشجوی فیزیوتراپی دانشگاه تهران

- "رضیه آیت الله زاده شیرازی" دانشجوی علوم دانشگاه تهران

- "نیره فتحعلیان" دانشجوی تهران

آنان، همه آنان، ستارگان پرفروغی بودند از جنبش دانشجویی ایران که تا ابد بر پرچم پرافتخار تاریخ این میهن میدرخشند. جنبشی خونبار با کهکشانی از ستارگان دنباله دار...

شنیدیم یا خواندیم که در آغاز یک دوران، جنبش دانشجویی ایران در روز ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ با سه شعله اهورایی، مشعلدار شد.

دیدیم یا شنیدیم که در دهه پنجاه آن شعله ها برافروخت و گُر گرفت و گسترش یافت، و در بطن جنبش دانشجویی، نسل "مجاهد خلق" و "فدایی خلق" سر برآورد و پا به عرصه مبارزه گذاشت که از جمله صدها دانشجوی پیشناز، در آن شبهای تار، ستاره شدند تا دودمان یک استبداد کهنسال برچیده شد.

بودیم و دیدیم که با به حاکمیت رسیدن ملایان شیاد، "نسل انقلاب" و در متن آن جنبش دانشجویی رو در روی فاشیسم مذهبی قد برافراشت و پایداری کرد و در یک رزم خونبار و مستمر، دست در دست دانش آموزان و کارگران و کارمندان و همه آزادیخواهان، آتشفشانی شدند که زمین را در زیر پای حاکمان جبار لرزاندند و البته در این کارزار هزاران هزار ستاره دیگر بر تارک آسمان تقدیر این خلق نشست...

و حالا هستیم و می بینیم که "نسل سوم" علی رغم همه سرکوبهای سیاسی و سانسورهای ارتجاعی و تحریف های تاریخی و تصفیه های فزیک تاریک اندیشان حاکم، پرچم جنبش نوین دانشجویی را همچون مشعلی در دست گرفته، و هر کدامشان از جنگل آن ستاره های پرفروغ و جاودانه، توشه ای برگرفته و با افتخار بر سینه خود کاشته اند. این چنین است که جنبش دانشجویی، جنبش اخگرها و اخترها، جنبش ستاره های دنباله دار و دانشجویان ستاره دار، همچنان می خروشد و تا به زیرکشیدن رژیم جهل و جنون و جنگ و جنایت، از پای نخواهد نشست.

فریاد رسایشان را و طنین شعارهایشان را و اعتراضات شجاعانه شان را باز هم در همین روزها می شنویم و میخوانیم و می بینیم:-

- "زنده باد آزادی" - "مرگ بر دیکتاتور" - "دانشجو می رزم، می میرد، ذلت نمی پذیرد" ...

آری "دانشگاه زنده است" و دانشجویان آگاه و آزادیخواه در این "سنگر آزادی"، حرمت شانزده آذر "روز دانشجو" را "با یاد ستاره ها" و در حمایت از یاران دربندشان و با آرمان "آزادی و برابری" پاس میدارند.